

بررسی تاریخ انقلاب اکتبر ، ساختمان سوسیالیسم در شوروی آن طور که بوده  
و نه آن طوری که امپریالیست ها جعل و تحریف کرده اند

(7)

مایکل سیرز- آلبرت کان

کتاب چهارم

برگردان : الف نسیم

## "مبارزه مردم اروپا بر علیه روسیه کمونیستی"

۱۷ کشور جهان در جنگی صلیبی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی با آلمان نازی متحد شده‌اند. گفته می‌شد که پیروزی آلمان نازی بر اتحاد جماهیر شوروی مورد علاقه‌ی ایالات متحده آمریکا بود. در اول آگوست ۱۹۴۱، "بولتن اداره‌ی پژوهش اولین کمیته آمریکائی" اعلام کرد: «می‌دانستید که حتی اگر آلمان نازی در جنگ مغلوب روسیه بشود، اقتصاد پیشرفته‌ی آلمان به عوض بهتر شدن، بدتر خواهد شد؟»

"اولین کمیته آمریکائی" تمام امکانات تبلیغاتی خود در سراسر کشور را جهت مبارزه بر علیه کمک‌های مالی به اتحاد جماهیر شوروی به کار گرفت. "چارلز آ. لیندبرگ"، "هامیلتون فیش"، سناتورهای "بارتون کی. هیلر" (Burton K. Wheeler) و "جرالد پی. نی" (Gerald P. Nye) و دیگر سخنگویان "اولین کمیته آمریکائی" در کنگره، از مخالفان دادن کمک به ارتش سرخ بوده و اعلام کردند که سرنوشت اتحاد جماهیر شوروی مسئله‌ی ایالات متحده آمریکا نمی‌باشد. "هربرت هوور" از این جریانات اطلاع داشت. در ۵ آگوست، رئیس جمهور سابق همراه با "جان ال. لویس (John L. Lewis)"، "هانفورد مک نیدر" (Hanford MacNider) و ۱۳ نفر دیگر از رهبران "انزوا طلبان"، اطلاعیه‌ای علنی را صادر و در آن بر علیه‌ی "وعده‌های غیر قانونی کمک به روسیه و دیگر کمک‌های جنگی مشابه به روسیه" اعتراض کردند. در این بیانیه آمده بود:

«حوادث جاری این توهم را تشدید میکند که این جنگ واقعاً مبارزه‌ایست برای آزادی و دموکراسی. بدون هیچ شک و شبهه‌ای، این کشمکش جهانی میان دیکتاتوری و آزادی نیست. اتحاد انگلیسی - روسی این توهم را از میان برده است.»

وقتی که ژاپنی‌ها به پرل هاربر حمله کردند، "اولین کمیته آمریکائی" منحل شد. رهبر آنها ژنرال وود (General Wood)، اعضای کمیته را به پشتیبانی از آمریکائی‌ها در جنگ بر علیه ژاپن و آلمان تشویق کرد. لیندبرگ از صحنه‌ی علنی جامعه‌ی آمریکا کنار کشید و به عنوان مشاور فنی در کارخانه‌ای متعلق به هنری فورد به استخدام او درآمد.

در ۳۰ اکتبر ۱۹۴۱، در حالی که نازی‌ها به مسکو نزدیک تر میشدند، "اولین کمیته آمریکائی" جلسه‌ای را در "مدیسون اسکوار گاردن" (Madison Square Garden) در نیویورک ترتیب داد. ناظران جلسه "جان کادی" (John Cudahy) کاپیتان ارتش مداخله گر آمریکا در "آرخانگلسک" (Archangelsk) و به دنبال آن سفیر آمریکا در بلژیک، جایی که مواضع آلمانی پسند او عامل برکناری او از سمتش شد، بودند. "کادی" اصرار داشت که دولت آمریکا باید "کنفرانس صلحی" را که در آن آلمان نازی هم شرکت داشته باشد ترتیب دهد. او اعلام کرد که "اعضای بلند پایه‌ی دولت نازی، متوجه خطری که قدرت نظامی آمریکا در بر داشت شده بودند. این را فون ریبین تورپ وقتی که من او را پنج سال پیش در برلین ملاقات کردم به

من گفت: "کادی" تصور میکرد که این میتواندست در جریان "مذاکرات صلح" با نازی‌ها برگ برنده‌ای به حساب بیاید.

کادی گفت:

« آنها می‌گویند که صلح با هیتلر امکان‌پذیر نیست. اما هیتلر فقط یک مرحله‌ی موقتی است. ما اینجا، در کشور به یک اروپا شناس بزرگ و هم‌زمان مردی با مقاصد وطن‌پرستانه‌ی خالص با نام هربرت هوور دسترسی داریم. به ما اجازه دهید که هوور را مأمور طرح نقشه‌ای برای یک صلح دائمی کنیم! »

در جلسه‌ی "اولین کمیته آمریکائی" با کادی به عنوان سخنران، پاستور جرج آلبرت سیمونس مراسم نیایش برگزار کرد. قبل از انقلاب روسیه، پاستور سیمونس در استخدام کلیسای پروتستان‌ها در پترزبورگ بود. او در آنجا روابط صمیمانه‌ای با بوریس براسول، که میخواست نقش بزرگی را در پخش بیانیه‌ی "صهیون" در آمریکا بازی کند و در ضمن یکی از مبلغان به نام ضد یهود محسوب میشد، داشت. در فوریه ۱۹۱۹ پاستور سیمونس در جلسه‌ای که توسط یکی از کمیته‌های مجلس سنا برای "بررسی بلشویسم" ترتیب داده شده بود شهادت داد. در این جا خلاصه‌ای از شهادت سیمونس:

« نیمی از مبلغان به اصطلاح جنبش بلشویک‌ها، یهودی بودند. انقلاب روسیه یهودیست، و یکی از پایگاه‌های آنها را میتوان در قسمت شرقی نیویورک پیدا کرد". پاستور سیمونس بیانیه "صهیون" را به عنوان منبعی با ارزش برای تحقیق در مورد انقلاب معرفی کرد. او گفت: این کتاب نشان میدهد که این جمع یهودی برای به تصرف در آوردن و به زیر سیطره کشیدن جهان چه‌ها کرده‌اند. در این کتاب مطالب بسیاری در مورد برنامه‌ها و روش‌های خودشان که دقیقاً منطبق با منافع رژیم بلشویک‌ها است گفته میشود. »

وقتی ارتش سرخ حملات دفاعی خود را در روسیه آغاز کرد، سخنگوی سابق "اولین کمیته آمریکائی" که چندی پیش گفته بود که روسیه نابود شده بود، اعلام کرد که اکنون مسکو و جاسوسان کمینترن در راهند و بر آنند که تمام اروپا را "کمونیستی" کنند.

در ۲۲ مای ۱۹۴۳ کمینترن، به عبارت دیگر، بین الملل کمونیسم، به صورتی رسمی منحل شد. جوزف ای. دیویس، سفیر سابق آمریکا در اتحاد جماهیر شوروی، منحل شدن بین الملل کمونیسم را در مقاله‌ای مخصوص برای "یونایتد پرس"، این چنین تفسیر کرد:

« این خبر برای افراد آگاه در وزارت امور خارجه چندان هم غافلگیر کننده نبود. کامل کردن و بستن پرونده یک بخش از سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی، به سادگی آویزان کرده کت زمستانی در کمد لباس‌ها بود. این را میتوان به سادگی از طریق انداختن نگاهی کوتاه بر شرایط تاریخی حاکم بر کمینترن دریافت. این تشکیلات در سال ۱۹۱۹، وقتی که دولت جوان انقلابی به صورتی همه جانبه مورد حمله بود، پایه گذاری شد. ولی تحت رهبری استالین، بالاخره به وسیله‌ای تبدیل شد که به صورتی سیستماتیک برای برقراری ارتباط میان جنبش‌های کارگری در کشورهای دیگر مورد استفاده قرار میگرفت. در کشورهای دمکراتیک، به احزاب "کمونیست" هشدار داده میشد که قوانین را رعایت کرده و فعالیت‌های خود را با آرامش و با توسل به روش‌های قانونی به پیش برند. در این کشورها آنها اغلب اقلیتی صلح طلب ولی پر سر و صدا را تشکیل میدادند. فقط در کشورهای مهاجم یا دشمن بود که امکان داشت کمینترن به صورتی فعال به مبارزان انقلابی کمک و از حملات داخلی ضد رژیم پشتیبانی کند. دشمن - نازی‌ها، فاشیست‌ها و ژاپنی‌ها - تمام تلاش خود را کرده‌اند که ما را از شبه خطر کمونیسم بر علیه تمدن غرب بترسانند. تحت پوشش به اصطلاح توافقنامه‌ی ضد کمینترن بود که آنها در ۱۹۳۶، ۱۹۳۷، ۱۹۳۹ و ۱۹۴۰ به صورتی رسمی جهت

عملی کردن توطئه‌های خود برای شکست دادن ما و بقیه‌ی جهان با هم متحد شدند. در ۲۲ مای ۱۹۴۳ استالین و مردانش در مسکو بازی‌های طنز آمیز هیتلر را باطل کردند. وقتی آنها کمینترن را منحل کردند، آخرین اسلحه‌ی بزرگ تبلیغاتی هیتلر نیز از میان رفت. انحلال کمینترن آخرین عملی بود، که مقصود آنها را در مورد همکاری با، و ایجاد نکردن مانع برای آن متحدانی که آنها برای پیروزی در جنگ و صلح با آنها تشریح مساعی میکردند را، مورد تأیید قرار میداد. انحلال "کمینترن" سیاستی است که به ایجاد جو اعتماد میان کشورهای متحد مبارز جهت پیروزی در جنگ کمک میکند. این سیاست هم چنین کمکیست به بازسازی خرابی‌های بعد از جنگ، کمکیست در ساختن یک دنیای بهتر برای ملت‌های جهان، که واقع بینانه و مانند همسایگانی شایسته به دنبال ساختن این جهان به وسیله‌ی همکاری و کار مشترک هستند. »

وقتی ارتش سرخ به مرزهای غربی خودش نزدیک شد، اعضای "اولین کمیته آمریکایی" پیش بینی کردند که نیروهای اتحاد جماهیر شوروی قادر نبودند که از این مرزها عبور کنند، و به صورتی یک جانبه با آلمانی‌ها صلح کرده و آمریکا و انگلستان را در جنگ تنها خواهند گذاشت. وقتی که ارتش سرخ از مرزها عبور کردند، "اولین کمیته آمریکایی" با آه زاری شکوه کردند، که "اروپا زیر تسلط مسکو میرود".

سه روزنامه از با نفوذترین روزنامه‌های آمریکا، که "اولین کمیته آمریکایی" را حمایت میکردند، به تحریکات ضد شوروی خود حتی در دورانی که اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا در جنگ بر علیه آلمان نازی با هم متحد بودند، ادامه دادند. مالکان این سه روزنامه، "ویلیام راندولف هیرست" (William Randolph Hearst)، کاپیتان "جوزف ام. پترسون" (Joseph M. Patterson) و کلنل "رابرت آر. مک کارمیک" (Robert R. McCormick)، مقالات بی شماری را برای میلیون‌ها تن از خوانندگان خود نوشتند و سردبیران، خود را وقف ایجاد جو عدم اعتماد و دشمنی بر علیه‌ی متحد آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی کردند. اینها هستند نمونه‌هایی از مقالات این روزنامه‌ها در طی جنگ:

هیرست در "نیویورک ژورنال آمریکا" ۳۰ مارس ۱۹۴۲:

« همه شما میدانید، که ما نباید توقع زیادی از روسیه داشته باشیم. خرسی که مانند یک انسان راه میرود، همیشه مثل یک انسان فکر نمیکند. در ذهن یک روسی همیشه شکلی از یک خود خواهی بی حد و حساب و عدم قابلیت اعتماد بی اندازه که از خواص این حیوان وحشیست، وجود دارد. » (ص ۴۲۲).

و یا:

« با نگاهی به اوضاع در جبهه‌های مختلف، به نظر می آید که همه چیز به صورتی مساعد در روسیه - برای روسیه جریان دارد. البته روسیه متحد وفادار آمریکا نیست. نیمی از آن در اتحاد با فاشیست‌ها است. »

"مک کارمیک" در "شیکاگو تریبون" ۱۰ آگوست ۱۹۴۳:

« منظور اصلی "استالین" این است: اودر آن لحظه که تصور کند که سیاست صلحی جداگانه با آلمان سیاست درستی است، شرایط را برای انجام آن آماده میکند. و برای توجیح این سیاست، متحدان خود را به این که به تعهدات خود عمل نکرده‌اند متهم کرده و به این ترتیب خود را از قید و بند انجام تعهدات خود آزاد میکند. او شاید به این بهانه‌ها نیازی نداشته باشد. ولی او به آنها متوسل شده و زمینه را آماده کرده است. »

"مک کارمیک" "شیکاگو تریبون" ۲۴ آگوست ۱۹۴۳:

« اگر "استالین" بتواند با زحمتی کم، امتیاز بیشتری را که در آینده می تواند از به اصطلاح متحدان خود بگیرد، از آلمان بگیرد، به نظر شما این مرد مقتدر خودخواه و از بیخ و بن بی اعتقاد، چه راهی را انتخاب میکند. سراسر زندگی این کشاورز تاجیکی، مملو بوده است از خود خواهی های غیر اخلاقی، که از حرص و آزی بیش از حد برای تصاحب ثروت ناشی میشود. »

"پترسونس"، در "دیلی نیوز" ۲۷ آگوست ۱۹۴۳:

« کدام یک از اینها خوشمزه تر است، یک روسی یا یک آلمانی اروپایی؟ »

"پترسونس" در، "نیویورک دیلی نیوز" ۲ آگوست ۱۹۴۳:

« این مسخره است که با کمک روسیه به دنبال طرح ایجاد صلح باشیم. روسیه به کشورهای کوچک و درمانده ای مانند فنلاند و لهستان حمله کرد و آماده بود که با دستیاری انگلستان به آلمان نیز حمله کند، اما هیتلر دست پیش را گرفت. »

در ۲۸ آوریل ۱۹۴۲ "پرزیدنت روزولت" در مورد این که تعدادی وطن پرست قلبی که از احکام غیر قابل انکار آزادی مطبوعات در جهت ایجاد مانع بر سر نتایج موفقیت آمیز جنگ و هر چه برجسته کردن نقطه نظرات مُبلغان در توکیو و برلین استفاده میکنند، اخطار داد.

در ۸ نوامبر ۱۹۴۳ در میتینگی که برای بزرگداشت دهمین سال برقراری مناسبات سیاسی میان ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در "مادیسون اسکوار گاردن" لندن، برگزار شد، وزیر داخلی "هارولد ال. ای کس" (Harold L. Ickes)، بیانیهای شدید اللحنی را بر علیه تبلیغاتی که مداوماً به وسیله "هیرست"، "پترسون" و مک کورمیک بر علیه اتحاد جماهیر شوروی انجام میشد، صادر کرد. وزیر داخلی صریحاً اعلام کرد:

« بدبختانه ما در این کشور نیروهائی مقتدر و فعالی را داریم که آگاهانه جو کینه و بدخواهی را بر علیه اتحاد جماهیر شوروی به وجود می آورند. من میخواهم به صورتی ساده و به عنوان مثال از "هیرست پرس" و روزنامه های "پترسون - مک کارمیک"، و در اینجا بخصوص از آن دومی، نام ببرم. ناشران این روزنامه ها با تنفر خود از اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان، تنفر شدیدی را بر علیه کشور خودشان نیز به وجود می آورند. آنها باید از کشور خود و ارگان های آن متنفر باشند، چرا که آنها به صورتی عمدی تنفر را بر علیه این دو ملت که ما برای شکست هیتلر به کمک آنها نیاز داریم، تشویق میکنند.

در پانز سال ۱۹۴۴، پس از حمله ی مشترک ایالات متحده آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان و شکست قریب الوقوع آلمان نازی، در ایالات متحده آمریکا، به صورتی دوباره شعار مسلح شدن بر علیه اتحاد جماهیر شوروی مطرح شد.

"ویلیام سی. بولیت" (William C. Bullitt)، سفیر سابق آمریکا در مسکو و پاریس، از پایتخت تازه آزاد شده ایالتیایا، رم، تقاضای اتحاد جدیدی را جهت نجات تمدن غرب از "تهدید امپریالیسم روسیه" کرد.

زندگی "ویلیام سی. بولیت" همان مسیر شناخته شده را طی کرده بود. سال ۱۹۱۹ یکی از فرستادگان "وودرو ویلسون" در اتحاد جماهیر شوروی بود. ۱۵ سال بعد، سال ۱۹۳۴، او اولین سفیر ایالات متحده آمریکا در روسیه شد. ثروتمند، موفق و علاقه مند به حیل های سیاسی، درست همان چیزی که او بود، به سرعت در ارتباط با تعداد زیادی از تروتسکیست های روسی قرار گرفت. او در باره ی واگذاری "ولادی وستوک" به ژاپنی ها و دادن امتیاز به نازی های مستقر در غرب سخن گفت. سال ۱۹۳۵ از برلین بازدید کرد. "ویلیام ای. دود" (William E. Dodd)، که آن زمان سفیر آمریکا در آلمان بود، در دفتر خاطرات سیاسی خود نوشت:

« وقتی که "بولیت" در بهار یا تابستان ۱۹۳۵ به برلین آمد، با اطمینان کامل به من گفت که ژاپن طی شش هفته به شرق روسیه حمله خواهد کرد، و او بر این باور بود که ژاپنی‌ها تمام بخش‌های خاور دور در روسیه را به تصرف خود در خواهد آورد. او گفت که نگه داشتن یک شبه جزیره که از دریای ژاپن در کنار "ولادی وستوک"، بیرون زده به نفع روسیه نبود. تمام اینها میرفت که به زودی به تصرف ژاپنی‌ها در آید. من از او سؤال کردم، که او واقعا تصور میکرد که آلمانی‌ها باید بر روی این سیاست خود، مبنی بر این که روسیه باید با ۱۶۰ میلیون جمعیت، از استفاده از اقیانوس آرام و دریای بالتیک چشم پوشی کند، اصرار کنند؟.. او جواب داد که فرقی نمی‌کرد. من از این که یک سیاستمدار مسئول به این شکل صحبت میکرد، متعجب شدم. در ضیافت نهار به همراه سفیر فرانسه، او دوباره سر صحبت را در مورد مواضع دشمنانه خود باز کرد و مدتی طولانی با سفیر فرانسوی در مورد قرارداد صلح فرانسه - روسیه که به تازگی میان آنها مورد بحث قرار گرفته و بر اساس گفته‌های سفیر انگلستان که به من گفت، بهترین ضمانت برای صلح اروپائی‌ها بود، مشاجره کرد. در همان زمان و یا لحظه‌ای بعد، سفیر جدید ایتالیا که مستقیماً از مسکو به اینجا آمده بود، به ما گفت که "بولیت" قبل از ترک مسکو تحت تاثیر نظرات فاشیست‌ها قرار گرفته بود. »

در ۲۷ ژانویه سفیر "دُود" یادداشت کرد:

« من اطلاعات موثقی مبنی بر این که بانک‌های آمریکائی در جریان بررسی دادن قرض و اعتبارات زیادی به ایتالیا و آلمان که در حال حاضر مالک ماشین جنگی بزرگی که با آن می‌توانند صلح جهانی را مورد تهدید قرار دهند، هستند؛ دریافت کرده‌ام. من حتی شنیده‌ام، اگر چه به نظر من خیلی عجیب به نظر می‌آید، که "بولیت" یکی از طراحان این جریان است. »

پس از سقوط فرانسه در سال ۱۹۴۰، "بولیت" از فرانسه جهت اعلام این که مارشال "پتن" ، "ناسیونالیستی" بود که با تسلیم شدن در مقابل نازی‌ها کشور خودش را از دست کمونیست‌ها نجات داده بود، به ایالات متحده آمریکا بازگشت. چهار سال بعد، وقتی که جنگ جهانی دوم رو به اتمام بود، "بولیت" دوباره در قاره‌ی اروپا، ظاهر شد این بار در نقش "مفسر" نشریه‌ی "لایف". او از "رم" مقاله‌ی حیرت‌آوری را که در ۴ سپتامبر ۱۹۴۴ به صورتی منظم در لایف به چاپ رسیده بود، برای "لایف"، ارسال کرد. دوباره تبلیغات ضد شوروی را که فاشیست‌ها طی ۲۰ سال جهت سروری بر جهان به پیش برده بودند تکرار کرد. "بولیت" پیشنهاد میکرد:

« یک جبهه‌ی واحد مرکب از "تمدن‌های غرب" بر علیه‌ی مسکو و جاسوسان کمونیستش. »

این همان نغمه‌ی جنگی بود که، برای یک ربع قرن پیش، کاپیتان "سیدنی ریلی" در جریان پایان اولین جنگ جهانی برای جمع‌آوری کلیه‌ی قدرت‌های مرتجع سراسر جهان به دور هم، سر داد.

« دول محور بر این باورند که روس‌ها؛ فنلاند، استونی، لتونی، لیتوانی، لهستان، رومانی، بلغارستان، مجارستان و چکسلواکی را تحت تسلط خود در خواهند آورد. آنها تصور میکنند که روس‌ها به جز شرق لهستان، قصد به اشغال در آوردن شرق "پروس" و "کونیگ سبرگ" )

Königsberg) را نیز دارند. اینجا، در "رم" لطیفه‌ای غم‌انگیز به این مضمون، که نشان دهنده‌ی آرزوهای آنها است بر سر زبان‌ها افتاده:

« خوشبین کیست؟ خوشبین کسی است که تصور میکند که جنگ جهانی سوم بعد از ۱۵ سال اتفاق می‌افتد که بین اتحاد جماهیر شوروی و یکی از کشورهای که از طرف ایالات متحده آمریکا و یا انگلستان حمایت میشود، آغاز شود. بدبین کیست؟ کسی که تصور میکند اروپای غربی، انگلستان و ایالات متحده آمریکا جرئت جنگیدن را ندارند. »

حتی پس از شکست نهایی آلمان نازی در مقابل نیروهای متحد انگلستان، آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی، همان مطالب توسط کلر لوس (Clare Luce) که نماینده‌ی کنگره و همسر یکی از ناشران روزنامه‌های "تایمز"، "لایف" و "فورچن"، بود تکرار شد. او در آغاز ۱۹۴۵ پس از بازگشت از اروپا به آمریکا رفت تا به آنان اطلاع دهد که پس پیروزی‌های ارتش سرخ بر آلمان، بلشویک‌ها تهدید کرده بودند که سراسر اروپا را در خود حل کنند. خاتم لوس از آمریکایی‌ها خواست که به تمام نیروهای ضد شوروی در اروپا کمک کنند، و این در حقیقت آخرین امید نازی‌ها بود و در ضمن اساس تبلیغات مبلغ نازی دکتر "گوبلز"، را در آخرین برنامه‌ی رادیویی شهر محاصره شده‌ی "برلین" تشکیل میداد.

و این ندا همان ندائی بود، که توسط یکی از سناتورهای آمریکایی در جریان بازدید از رم در بهار ۱۹۴۵، زمانی که او از چند سرباز آمریکایی در مورد این که آیا آنها مترصد آن بودند "که ماموریت خود را" از طریق مبارزه بر علیه اتحاد جماهیر شوروی به پایان برسانند، سؤال کرد، سر داده شده بود. گفته میشود که سربازان مواضع ضد بلشویکی سناتور را به صورتی آشکار مورد انتقاد قرار دادند. تعدادی از آنها از اطاق بیرون رفتند.

هم زمان در ایالات متحده آمریکا تبلیغات ضد شوروی با تعداد زیادی از همان نوع کتاب‌ها و همان محتوای کتاب جان والتین (Jan Valtin) به نام "پایان شب" (Out of the night) ادامه پیدا کرد. از جمله کتاب‌هایی که در سال‌های ۱۹۴۶ - ۱۹۴۵ به صورتی وسیع منتشر شد میتوان از کتاب ویلیام ال. وایت (William L. White) به نام "گزارش در مورد روس‌ها" (Report on the Russians)، "یکی که زنده ماند" (One Who Survived) از "آلکساندر برمین" (Alexander Barmine) را نام برد.

روزنامه نگار آمریکایی ویلیام ال. وایت، کتاب خود "گزارش در مورد روس‌ها" را پس از یک گردش سریع شش هفته‌ای در اتحاد جماهیر شوروی نوشت. کتاب او که رسماً و به صورتی فشرده در "ریدرز دایجست" منتشر شد، از ابتدا تا انتها سخنرانی شدیدی بود بر علیه مردم شوروی، رهبران آنها و موفقیت‌های جنگی آنها. کتاب او از طرف منتقدان ضد شوروی مانند سوسیال دمکرات‌های "نیو لیدر" به عنوان کتابی "غنی و گزارشی عادلانه" مورد تقدیر قرار گرفت و با علاقه‌ای بسیار از طرف "پترسون - مک کورمیک" و روزنامه‌های "هیرست"، مورد استفاده قرار گرفت، هم زمان شدیداً از طرف بخشی از روزنامه‌های آمریکایی که خواهان ایجاد جوی دوستانه در میان ملیت‌های مختلف آمریکایی بودند محکوم شد.

یک گروه از مفسران برجسته‌ی آمریکایی از جمله جان هرزی (John Hersey)، ریچارد لاترباخ (Richard Lauterbach)، رالف پارکر (Ralph Parker) و ادگار اسنو (Edgar Snow) که طی جنگ در اتحاد جماهیر شوروی کار میکردند، بیانیه‌ای علنی صادر کردند:

« آن گزارشات، کتاب وایت را مغرضانه و جعلی اعلام کردند. آنها تلاش‌های وایت را که تمام سعی خود را بر روی هر چه بیشتر سندیت بخشیدن به افسانه‌های قدیمی و پیش داوری‌ها بر علیه یک متحد قدیمی، متحدی که فداکاری‌های آنها در جنگ عامل پیروزی‌های بی حساب و رنج کمتر ما شده بود، محکوم کردند. »

مفسران در ادامه نوشتند که:

« وایت، "فردی بود که نه تنها از زبان، بلکه به صورتی آشکار از فرهنگ و تاریخ روسیه بی خبر بود."، که "بی ارزشی کتاب از آنجا نمایان میشود که تمام مطالب مندرج در آن بدون سابقه‌ی تاریخی آن مطرح شده و بی ارتباط با یک دیگر میباشند و این که "کتاب اینجا در اروپا، باید تبلور عقاید آن گروه از جریان‌ها ناتوان و غیر منطقی باشد که به دنبال ایجاد سوء ظن و ناباوری میان متحدان هستند.»

با این وصف "گزارش در مورد روسیه" به صورتی وسیع و تقبل هزینه ای بالا به دست هزاران نفر خواننده آمریکایی رسانده شد.

کتاب آکساندر برمین به نام "یکی که زنده ماند"، ادعا میکرد که با دریافت اطلاعات از یک "سیاستمدار سابق شوروی" و "متخصص" مسائل روسیه، سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی و رهبرانش را "از داخل مورد بررسی" قرار میداد. مانند "گزارش در مورد روسیه" کتاب برمین به صورتی تحریک آمیز به هر چیز که به اتحاد جماهیر شوروی مربوط میشد حمله کرده و مدعی بود که استالین رهبر یک "حرکت پیروزمندانه‌ی ضد انقلابی" بود، که او را به یک دیکتاتور مرتجع تبدیل کرده بود. در زمان افشا و نابودی ستون پنجم در روسیه، "آکساندر برمین" به عنوان کاردار سفارت شوروی در آتن انجام وظیفه میکرد. او بلافاصله از پست خود استعفا داد و از بازگشت به روسیه سر باز زد. در "یکی که زنده ماند" برمین مینویسد، که تعداد زیادی از توطئه گران که در روسیه اعدام شدند از جمله "دوستان و همکاران" نزدیک او بودند. برمین در خصوص ژنرال توخاچوسکی که به اتهام توطئه بر علیه اتحاد جماهیر شوروی گناهکار شناخته شده بود، نوشت: « من در مسکو همکاری نزدیکی با او داشتم"، و در ادامه‌ی این که، ژنرال روسی "طی سالهای آخر از جمله دوستان خوب من بود". برمین هم چنین متذکر شد که او "ماموریت‌هایی" را برای "آرکادی روزنگولدتس" که در سال ۱۹۳۸ اعتراف کرد که به صورتی حرفه‌ای برای سازمان امنیت آلمان جاسوسی کرده، انجام داده بود. و این که او، برمین، در پاریس با ترتسکی "زیرک" ملاقات کرده بود. کتاب "یکی که زنده ماند" که با مقدمه‌ای ستایش آمیزی از ماکس ایستمان آغاز شده بود، در ایالات متحده آمریکا به شدت مورد حمایت دیگر افراد ضد شوروی قرار گرفت. مانند کتاب ویلیام ال. وایت، کتاب برمین، "یکی که زنده ماند" نیز به صورت گسترده‌ای مورد تحسین قرار گرفت و در "نیو لیدر" که نوشته‌های سر دبیرانش از جمله، ایوجین لیون که نوشته‌های ضد روسی او به صورتی دائمی مورد استفاده جاسوسان رسمی وزارت تبلیغات نازی‌ها قرار گرفته، و ویلیام هنری چمبرلین، که مقالات ضد شوروی او نیز در روزنامه‌ی "هیرست" چاپ و تفسیرات او در مورد دادگاه‌های مسکو در ارگان‌های تبلیغاتی "ژاپن جدید" انتشار می یافت، تبلیغ میشد. سیدنی هوک یک از هواداران قدیمی ترتسکی، جان دوی که رهبری "کمیسون تحقیقات" را در جریان بازجویی ترتسکی عهده دار بود، و ماکس ایستمان همکار نزدیک، دوست و مترجم ترتسکی از دیگر سردبیران "نیو لیدر" بودند.

آثار دبلیو. ال. وایت و آکساندر برمین به وسیله‌ی نازی‌ها در جریان تبلیغاتشان در اروپا بر علیه اتحاد جماهیر شوروی مورد استفاده قرار گرفت. انتشار کتاب وایت، "گزارش از روسیه" در مقاله‌ای پر شور که در ۳۰ ژانویه ۱۹۴۵ در صفحه اول روزنامه رسمی نظامی "جنگجویان غرب" (Westkämpfer)، به چاپ رسید و مورد استقبال گرم قرار گرفت. مقاله‌ی کتاب وایت ادعا میکرد که وجود یک جدائی احتمالی در میان متفقین را ثابت میکند. در مارس ۱۹۴۵ نیروهای آمریکایی مستقر در ایتالیا بوسیله اعلامیه‌هایی که حاوی یکی از نوشته‌های برمین که قبلاً در ریدر دیجست تحت نام "توطئه‌های جدید کمونیستی" به چاپ رسیده بود، بمباران شدند.

کتاب ویکتور کراوچنکوس به نام "من آزادی را انتخاب کردم"، که در آغاز ۱۹۴۶ منتشر شد، انتقاد شدیدی بود از سیاست‌های داخلی و خارجی اتحاد جماهیر شوروی. کراوچنکوس یکی از

اعضای هیئت بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی در واشنگتن بود. او در اواسط جنگ، در مارس ۱۹۴۴ از سمت خود استعفا داده بود. پافشاری‌های او مبنی بر این که طرح پنج ساله و اشتراکی کردن زمین‌های کشاورزی، روسیه را در شرایطی از فقر و بدبختی، شرایطی فاجعه آمیزتر از دوران تزار قرار داده بود، و این که سربازان ارتش سرخ افرادی جنگجو معرفی شده بودند، در حالی که بیش از یک نیروی نالایق، انبوهی از مردمان "یک چشم و علیل، افرادی مبتلا به بیماری‌های قلبی و زخم معده، ۵۰ ساله‌های ریش دار و چنان بی تحرک که به سختی می توانستند وزن خود را تحمل کنند، نبودند، نمونه‌هایی از "افشاگری‌های" او در کتابش می‌باشد.

طبق نظر کراوچنکوس آلمانی‌ها در حقیقت در آن روزها می توانستند مسکو را بدون جنگ فتح کنند. چرا آنها عقب نشینی کردند، معائنست، که تنها آلمانی‌ها می توانند برای تاریخ توضیح دهند.

کراوچنکوس پیشنهاد یک حمله‌ی جدید به اتحاد جماهیر شوروی را داده و توضیح داد:

« قدم بعدی به سوی امنیت جهانی، نجات توده‌های روسی از بند زمامداران جبارشان را تشکیل میشود و نه از یک سازمان جهانی. »

کتاب کراوچنکوس، "من آزادی را انتخاب کردم"، از جانب منتقدانی مانند دبلیو. اچ. چمبرلین و دوروتی تامپسون به عنوان یک گزارش افشاگرانه و قابل توجه و یک سند مهم در مورد ارتباطات میان آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی مورد تحسین قرار گرفت". مدت کوتاهی پس از انتشار "من آزادی را انتخاب کردم"، روزنامه‌های هیرست کتاب را مانند داستان سریال منتشر کردند.

وقتی که جنگ جهانی دوم در اروپا به پایان رسید، صدای صلیبیون ضد بلشویک کمتر از سال‌های ۱۹۱۸ نبود، اما دارای آن قدرتی نبودند که بر روی آمریکا و دیگر مردم جهان، که پس از مرگ وودرو ویلسون چیزهای بسیاری آموخته بودند، تأثیر بگذارند.

اما در این میان تغییرات عمیقی در جهان روی داده بود.

در حالیکه ویلیام سی. بولیت یک جنگ جدید صلیبی را بر علیه اتحاد جماهیر شوروی موعظه میکرد، نیروهای مسلح انگلستان، ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی از جانب شرق، غرب، شمال و جنوب به هم پیوسته و به سمت دژ برلین و پناهگاه ضد انقلاب پیشروی میکردند.

علیرغم تهدیدات بردگی فاشیستی و خطر قدرتمندترین نیروهای ارتجاعی که جهان تا آن زمان نظاره کرده بود، دموکراسی‌های غرب، نیرومندترین متحد خود را در کشورهایی یافتند که از انقلاب روسیه زاده شده بودند. اتحاد آنها تصادفی نبود. اجتناب ناپذیر بودن منطقی حوادث، پس از یک ربع قرن از سوء تفاهمات غم انگیز و تحریکات دشمنانه‌ی مصنوعی، به صورتی گریزناپذیر عاشقان صلح در جهان را به هم نزدیک کرده و آنها را مانند یک واحد مبارز به هم متصل کرد. از کشتار و درد و رنج جنگ بی نظیر جهانی دوم سازمان ملل متحد شکل گرفت.

\* \* \* \* \*